4شنبه 28/9/1403-16جمادی الثانی 1446-18دسامبر 2024-درس 60 فقه رهبری سازمانی (فقه القیادة) – شرائط اثر بخشی رهبری سازمانی – قوت و امانت – روش احرازقوت و امانت در مدیر راهبر.

مساله 50 : اهلیت مدیراعم از اهلیت تمتع و استیفاء (امانت وقوت) برای ادای وظیفه رهبری باید در میدان عمل مورد احراز قرار گیرد .

***شرح مساله***: اهلیت مدیران برای رهبری سازمانی دارای دو بعد است اهلیت تمتع و اهلیت استیفاء[[1]](#footnote-1) اولی برای مالکیت حق و دومی برای اجراء حق و تکلیف و. بر این مبنا اتصاف به امانت و صداقت و .... اهلیت تمتع را میسازد و توانایی مدیریت و اجراء برای رهبری امینانه و صادقانه ایجاد اهلیت استیفاء میکند . و میتوان امانت مدیریت رفتار سازمانی را به چنین فرد اهلی سپرد در این استنباط به آیاتی که کارگزار مطلوب را قوی و امین میشمارد متمسک شدیم[[2]](#footnote-2) و[[3]](#footnote-3) و [[4]](#footnote-4) البته محط اصلی این بحث در نظام شایستگی است به عنوان روح مدیریت منابع انسانی است که افراد اهل راشناسایی ،گزینش ، توانمند و جبران میکند آنگاه شایستگان را در خدمت مدیریت رفتار سازمانی قرار میدهد که برای انگیزش کار کنان تمهید شده است و اولین وظیفه مدیریت رفتار سازمانی ، رهبری سازمانی است مدیریت منابع انسانی که برای رشد کارکنان تمهید شده است برای انجام وظیفه رهبری مدیرانی را گسیل میدارد که باید دارای اهلیت مذکوره باشند و لذا ساخت و پرداخت نیروهای اهل وشایسته با مدیریت منابع انسانی است و لی برای وظائف مدیریت رفتار سازمانی این مدیریت است که سفارش تربیت و گسیل نیروی اهل میکند . البته ارزیابی مدیران راهبر در رهبری سازمانی با اشتراک هر دو مدیریت انجام میپذیرد .

. امین بودن مثل قوی بودن باید احراز شود ،برای احراز قوت در قرآن کریم دو راه را نشان میدهد یکی میدان مثل آب از چاه کشیدن حضرت موسی ع جلوی دید همگان یکی هم ادعای قوت بود که عفریت جن داشت که سلیمان آصف برخیا را برگزید[[5]](#footnote-5) که ظاهرا قوت و سرعت بیش تری داشت زیرا سرعت هم از مقوله قوت است . یا حضرت یوسف ع هم ادعای علیم بودن در کنار حفیظ بودن داشت[[6]](#footnote-6) اگر علیم بودن را شعبه ای از قوت و حفیظ بودن را شعبه ای از امانت بدانیم .

از این میان قوت حضرت موسی ع در استیفاء را بر میگزینیم که قوت خد را در ملاء عام به نمایش گذاشت و نشان داد که قوی است و البته امانت خود را در عمل نشان داد که گفت تو از عقب من بیا زیرا ما انبیاء نگاه به ادبار نساء نمیکنیم[[7]](#footnote-7) لابد پیروان ما هم اعم از مدیران باید چنین باشند لذا میتوان ملاک میدان را برای احراز قوت و امانت بدست آورد یعنی احراز در عمل و در میدان عمل و در ملاء عام .حجیت عمل موسی ع و ارزیابی توسط دختر شعیب ع و صحه گذاشتن حضرت شعیب با استیجاری[[8]](#footnote-8) که انجام داد نسبت به حضرت موسی ع و تقریری که قرآن کریم براین مناطات و ملاکات گذارده است مجموعا حجیت مشروعیت بلکه الزام را اثبات میکند یعنی راه احراز قوت و امانت هر دو در میدان است تا اهلیت تمتع و استیفاء را هر دو را نشان دهد و این مورد تایید است و لااقل یک راه اصلی را نشان میدهد .

فتحصل : اهلیت مدیراعم از اهلیت تمتع و استیفاء (امانت وقوت) برای ادای وظیفه رهبری باید در میدان عمل مورد احراز قرار گیرد .

1. [اهلیت](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%87%D9%84%DB%8C%D8%AA" \o "اهلیت" \t "_blank) در اصطلاح [علم حقوق](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B9%D9%84%D9%85_%D8%AD%D9%82%D9%88%D9%82" \o "علم حقوق" \t "_blank) عبارت است از شایستگی انسان برای دارا بودن شیئ یا اجرای [حق](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AD%D9%82_(%D8%AD%D9%82%D9%88%D9%82)" \o "حق (حقوق)" \t "_blank) و [تکلیف](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AA%DA%A9%D9%84%DB%8C%D9%81_(%D9%81%D9%82%D9%87)" \o "تکلیف (فقه)" \t "_blank).

    اهلیت بر دو قسم است: یکی اهلیت دارا بودن حق که اصطلاحاً [اهلیت تمتع](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%87%D9%84%DB%8C%D8%AA_%D8%AA%D9%85%D8%AA%D8%B9" \o "اهلیت تمتع (پیوندی وجود ندارد)) یا [اهلیت دارا شدن حق](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%87%D9%84%DB%8C%D8%AA_%D8%AF%D8%A7%D8%B1%D8%A7_%D8%B4%D8%AF%D9%86_%D8%AD%D9%82" \o "اهلیت دارا شدن حق (پیوندی وجود ندارد)) یا [تملک](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AA%D9%85%D9%84%DA%A9" \o "تملک" \t "_blank) گفته می‌شود و دیگری اهلیت اجرای حق و تکلیف که از آن به عنوان [اهلیت استیفا](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%87%D9%84%DB%8C%D8%AA_%D8%A7%D8%B3%D8%AA%DB%8C%D9%81%D8%A7" \o "اهلیت استیفا (پیوندی وجود ندارد)) یا [اهلیت اجرای حق](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%87%D9%84%DB%8C%D8%AA_%D8%A7%D8%AC%D8%B1%D8%A7%DB%8C_%D8%AD%D9%82" \o "اهلیت اجرای حق (پیوندی وجود ندارد)) یا [تصرف](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AA%D8%B5%D8%B1%D9%81" \o "تصرف" \t "_blank) نام می‌برند.

   اهلیت استیفا صلاحیت شخص است برای بکار بردن حقی که دارا شده هر انسان از اهلیت تمتع برخوردار است اما نمی‌تواند حقوق مربوط به اهلیت تمتع خود را اعمال نماید مگر این که اهلیت استیفا داشته باشد.[]مثلاً ممکن است صغیر و مجنون مالک یا [طلبکار](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B7%D9%84%D8%A8%DA%A9%D8%A7%D8%B1" \o "طلبکار (پیوندی وجود ندارد)) باشد اما نمی‌توانند شخصاً و بدون دخالت [نماینده قانونی](https://fa.wikifeqh.ir/%D9%86%D9%85%D8%A7%DB%8C%D9%86%D8%AF%D9%87_%D9%82%D8%A7%D9%86%D9%88%D9%86%DB%8C" \o "نماینده قانونی (پیوندی وجود ندارد)) خود مال خویش را بفروشند یا اجاره دهند و یا [طلب](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B7%D9%84%D8%A8" \o "طلب" \t "_blank) خود را وصول نمایند. چنین اشخاصی فاقد اهلیت استیفا هستند. مبنای اهلیت استیفا داشتن [تمیز](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%AA%D9%85%DB%8C%D8%B2" \o "تمیز" \t "_blank) و درک است؛ زیرا اراده‌ای که برای انجام دادن اعمال حقوقی و اجرای حقوق لازم و ضروری است فقط در اشخاص دارای تمیز موجود است. بنابراین اگر تمییز و درکِ شخص کامل و کافی باشد، اهلیت استیفای او نیز کامل است؛ مانند انسان [بالغ](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A8%D8%A7%D9%84%D8%BA" \o "بالغ" \t "_blank)، [عاقل](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B9%D8%A7%D9%82%D9%84" \o "عاقل" \t "_blank) و [رشید](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%B1%D8%B4%DB%8C%D8%AF" \o "رشید" \t "_blank) که دارای تمیز و درک کامل است اما اگر تمیز و درک شخص کامل نشده باشد مثل این‌که شخصی صغیر، سفیه یا مجنون باشد. در این صورت شخص دارای [اهلیت نسبی](https://fa.wikifeqh.ir/%D8%A7%D9%87%D9%84%DB%8C%D8%AA_%D9%86%D8%B3%D8%A8%DB%8C" \o "اهلیت نسبی (پیوندی وجود ندارد)) است و تنها نسبت به اموری که تمیز پیدا کرده است اهلیت استیفا خواهد داشت. مثلاً چون سفیه نسبت به امور مالی درک و تمیز کافی ندارد و نمی‌تواند اموال خود را عاقلانه اداره نماید، در این‌گونه امور فاقد اهلیت می‌باشد

   [سایت پژوهه، برگرفته از مقاله «اهلیت»، تاریخ بازیابی۹۹/۱/۳۰.](http://pajoohe.ir/%D9%81%D8%B1%D9%87%D9%86%DA%AF-%D8%B9%D9%84%D9%88%D9%85-%D8%A7%D9%86%D8%B3%D8%A7%D9%86%DB%8C-%D9%88-%D8%A7%D8%B3%D9%84%D8%A7%D9%85%DB%8C/%D8%AD%D9%82%D9%88%D9%82/%D8%AD%D9%82%D9%88%D9%82-%D8%AE%D8%B5%D9%88%D8%B5%DB%8C/%D8%AD%D9%82%D9%88%D9%82-%D9%85%D8%AF%D9%86%DB%8C/%D8%A7%D9%87%D9%84%DB%8C%D8%AA-Competence__a-46346-7537-28511-28512-38213.aspx)    [↑](#footnote-ref-1)
2. **القصص : 26 قالَتْ إِحْداهُما يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمينُ**  [↑](#footnote-ref-2)
3. **النمل : 39 قالَ عِفْريتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِكَ وَ إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمينٌ** [↑](#footnote-ref-3)
4. - تفسير نمونه، ج‏16، ص: 67

   دو شرط اساسى براى مديريت صحيح‏

   در جمله كوتاهى كه در آيات فوق از زبان دختر شعيب در مورد استخدام موسى آمده بود مهمترين و اصولى‏ترين شرايط مديريت به صورت كلى و فشرده خلاصه شده بود: قدرت و امانت.

   بديهى است منظور از قدرت تنها قدرت جسمانى نيست، بلكه مراد قدرت و قوت بر انجام مسئوليت است.

   يك پزشك قوى و امين پزشكى است كه از كار خود آگاهى كافى و بر آن تسلط كامل داشته باشد.

   يك مدير قوى كسى است كه حوزه ماموريت خود را به خوبى بشناسد، از" انگيزه‏ها" با خبر باشد، در" برنامه‏ريزى" مسلط و از ابتكار سهم كافى و در" تنظيم كارها" مهارت لازم داشته باشد،" هدفها را روشن كند" و نيروها را براى رسيدن به هدف" بسيج" نمايد.

   در عين حال دلسوز و خيرخواه و امين و درستكار باشد.

   آنها كه در سپردن مسئوليتها و كارها تنها به امانت و پاكى قناعت مى‏كنند

   به همان اندازه در اشتباهند كه براى پذيرش مسئوليت داشتن تخصص را كافى بدانند.

   " متخصصان خائن و آگاهان نادرست" همان ضربه را مى‏زنند كه" درستكاران ناآگاه و بى‏اطلاع"! اگر بخواهيم كشورى را تخريب كنيم بايد كارها را به دست يكى از اين دو گروه بسپاريم: مديران خائن، و پاكان غير مدير و نتيجه هر دو يكى است! منطق اسلام اين است كه هر كار بايد به دست افرادى نيرومند و توانا و امين باشد، تا نظام جامعه به سامان رسد، و اگر در علل زوال حكومتها در طول تاريخ بينديشيم مى‏بينيم عامل اصلى سپردن كار به دست يكى از دو گروه فوق بوده است.

   جالب اينكه در برنامه‏هاى اسلامى در همه جا" علم" و" تقوا" در كنار هم قرار دارد، مرجع تقليد بايد" مجتهد" و" عادل" باشد، قاضى و رهبر بايد" مجتهد" و" عادل" باشد (البته در كنار اين دو شرط شرائط ديگرى نيز هست اما اساس و پايه، اين دو است" علم و آگاهى"، توام با" عدالت و تقوى"). [↑](#footnote-ref-4)
5. النمل : 40 قالَ الَّذي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتابِ أَنَا آتيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَني‏ أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَريمٌ [↑](#footnote-ref-5)
6. يوسف : 55 قالَ اجْعَلْني‏ عَلى‏ خَزائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفيظٌ عَليمٌ [↑](#footnote-ref-6)
7. **مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل ؛ ج‏14 ؛ ص273**

   84- بَابُ كَرَاهَةِ النَّظَرِ فِي أَدْبَارِ النِّسَاءِ الْأَجَانِبِ مِنْ وَرَاءِ الثِّيَابِ‏

   16695- دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ تَمُرُّ بِهِ المَرْأَةُ فَيَنْظُرُ إِلَى خَلْفِهَا فَقَالَ أَ يَسُرُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَنْظُرَ الرِّجَالُ إِلَى أَهْلِهِ ارْضَوْا لِلنَّاسِ مَا تَرْضَوْنَ لِأَنْفُسِكُمْ.

   16696-، وَ عَنْهُ ع قَالَ: مَا يَأْمَنُ الَّذِينَ يَنْظُرُونَ فِي‏أَدْبَارِ النِّسَاءِ أَنْ يُبْتَلُوا بِذَلِكَ فِي نِسَائِهِمْ.

   16697-، وَ عَنْهُ ع: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي قِصَّةِ مُوسَى ع مِنْ قَوْلِ الْمَرْأَةِ يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ‏ قَالَ أَمَّا الْقُوَّةُ فَمَا رَأَتْ مِنْهُ عِنْدَ سَقْيِ الْغَنَمِ وَ أَمَّا قَوْلُهَا الْأَمِينُ‏ فَإِنَّهُ لَمَّا أَتَتْهُ عَنْ أَبِيهَا بِأَنْ يَأْتِيَهُ وَ قَامَ مَعَهَا فَمَشَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ‏ فَتَقَدَّمَهَا وَ قَالَ كُونِي خَلْفِي وَ عَرِّفِينِي الطَّرِيقَ فَإِنَّا قَوْمٌ لَا نَنْظُرُ فِي أَدْبَارِ النِّسَاءِ.

   16698- الصَّدُوقُ فِي كَمَالِ الدِّينِ، مُرْسَلًا فِي سِيَاقِ قِصَّةِ مُوسَى ع: فَرُوِيَ أَنَّ مُوسَى قَالَ لَهَا وَجِّهِينِي إِلَى الطَّرِيقِ وَ امْشِي‏ خَلْفِي‏ فَإِنَّا بَنُو يَعْقُوبَ لَا نَنْظُرُ فِي أَعْجَازِ النِّسَاءِ الْخَبَرَ.

   16699- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي تَفْسِيرِهِ، مُرْسَلًا قَالَ: فَقَامَ مُوسَى ع مَعَهَا فَمَشَتْ أَمَامَهُ فَسَفَقَتْهَا الرِّيَاحُ فَبَانَ عَجُزُهَا فَقَالَ لَهَا مُوسَى ع تَأَخَّرِي وَ دُلِّينِي عَلَى الطَّرِيقِ بِحَصَاةٍ تُلْقِيهَا أَمَامِي أَتْبَعُهَا فَأَنَا مِنْ قَوْمٍ لَا يَنْظُرُونَ فِي أَدْبَارِ النِّسَاءِ إِلَى أَنْ قَالَ فَقَالَ لَهَا شُعَيْبٌ أَمَّا قُوَّتُهُ فَقَدْ عَرَفْتِهِ بِسَقْيِ الدَّلْوِ وَحْدَهُ فَبِمَ عَرَفْتِ أَمَانَتَهُ فَقَالَتْ إِنَّهُ لَمَّا قَالَ لِي تَأَخَّرِي عَنِّي وَ دُلِّينِي عَلَى الطَّرِيقِ فَأَنَا مِنْ قَوْمٍ لَا يَنْظُرُونَ فِي أَدْبَارِ النِّسَاءِ عَرَفْتُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ يَنْظُرُونَ فِي أَعْجَازِ النِّسَاءِ.

   16700- الْقُطْبُ الرَّاوَنْدِيُّ فِي لُبِّ اللُّبَابِ، قَالَ: قَالَ دَاوُدُ ع لِابْنِهِ امْشِ خَلْفَ الْأَسَدِ وَ الْأُسُودِ وَ لَا تَمْشِ خَلْفَ المَرْأَةِ.

   **الميزان في تفسير القرآن    ج‏16    28**

   (بحث روائي)

   في كتاب كمال الدين، بإسناده إلى سدير الصيرفي عن أبي عبد الله (ع) في حديث طويل: وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعى‏- قالَ يا مُوسى‏ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ- فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ‏- من مصر بغير ظهر و لا دابة و لا خادم تخفضه أرض- و ترفعه أخرى حتى انتهى إلى أرض مدين.

   فانتهى إلى أصل شجرة فنزل فإذا تحتها بئر- و إذا عندها أمة من الناس يسقون- و إذا جاريتان ضعيفتان و إذا معهما غنيمة لهما- قال ما خطبكما قالتا أبونا شيخ كبير- و نحن جاريتان ضعيفتان لا نقدر أن نزاحم الرجال- فإذا سقى الناس سقينا فرحمهما فأخذ دلوهما فقال لهما: قدما غنمكما فسقى لهما ثم رجعتا بكرة قبل الناس.

   ثم تولى موسى إلى الشجرة فجلس تحتها- و قال: «رَبِّ إِنِّي لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» فروي أنه قال ذلك و هو محتاج إلى شق تمرة- فلما رجعتا إلى أبيهما- قال: ما أعجلكما في هذه الساعة- قالتا: وجدنا رجلا صالحا رحمنا فسقى لنا. فقال لإحداهما اذهبي- فادعيه لي فجاءته إحداهما تمشي على استحياء- قالت: إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ ما سَقَيْتَ لَنا.

   فروي أن موسى (ع) قال لها: وجهني إلى الطريق و امشي خلفي- فإنا بني يعقوب لا ننظر في أعجاز النساء، فلما جاءه و قص عليه القصص- قال: لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ‏.

   قال: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ- عَلى‏ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ‏- فروي أنه قضى أتمهما- لأن الأنبياء (ع) لا تأخذ إلا بالفضل و التمام.

   أقول: و روى ما في معناه القمي في تفسيره.

   ترجمه تفسير الميزان، ج‏16، ص: 38:

   در كتاب كمال الدين‏ به سندى كه وى به سدير صيرفى دارد، از او از امام صادق‏ (ع) روايت كرده كه در حديثى طولانى فرمود: مردى از اقصاى شهر دوان دوان آمد، و گفت: اى موسى درباريان در مشورتند كه تو را به قتل برسانند، پس بى درنگ بيرون شو، كه من از خيرخواهان توام، پس موسى ترسناك و انديشناك از مصر بيرون شد، و بدون اينكه مركبى و حيوانى و خادمى با خود بردارد، پستى‏ها و بلنديهاى زمين را پشت سر گذاشت، تا به سرزمين مدين رسيد، در آنجا به درختى رسيد، و ديد كه در زير آن، چاهى است، و مردمى پيرامون چاه هستند، و آب مى‏كشند، و دو دختر ضعيف هم ديد كه با خود رمه‏اى گوسفند دارند، پرسيد شما چرا ايستاده‏ايد؟ گفتند، پدر ما پيرى سالخورده است و ما دو دختر ناتوانيم، نمى‏توانيم با اين مردان بر سر نوبت در بيفتيم، منتظريم تا آنان از آب كشيدن فارغ شوند، ما مشغول شويم. موسى دلش به حال آن دو دختر بسوخت، پس دلو را از آنان گرفت و به آن دو گفت گوسفندانتان را نزديك بياوريد، پس همه آنها را سيراب كرد، دختران همان صبح زود كه آمده بودند، برگشتند، در حالى كه هنوز مردان برنگشته بودند.

   موسى سپس به زير درخت رفت، و در آنجا نشست، و گفت: پروردگارا من بدانچه كه به من از خير نازل كرده‏اى محتاجم. و روايت كرده كه: اين را وقتى گفت كه حتى به نيم دانه خرما هم محتاج بود، از سوى ديگر وقتى دختران نزد پدر برگشتند از آن دو پرسيد امروز چطور به اين زودى برگشتيد؟ گفتند بر سر چاه مردى صالح ديديم، كه دلش به حال ما سوخت، و برايمان آب كشيد، پدر به يكى از دختران خود گفت، برو آن مرد را نزد من آور، يكى از آن دو دختر با حالت شرم و حيا نزد آن جناب آمد، گفت پدرم تو را مى‏خواند تا مزد آب كشيدن تو را به تو بدهد.

   روايت كرده كه: موسى به دختر گفت راه را به من نشان بده، خودت از پشت سرم بيا، براى اينكه ما دودمان يعقوب به پشت زنان نگاه نمى‏كنيم، پس وقتى نزد شعيب آمد و ماجراى خود را بدو گفت شعيب گفت مترس كه از شر مردم ستمكار نجات يافتى.

   آن گاه گفت: من مى‏خواهم يكى از اين دو دختر را به عقد تو درآورم، به شرط اينكه تو هم هشت سال، خودت را اجير من كنى، اگر اين مدت را به ده سال رساندى اختيار با خود تو است پس روايت فرموده كه: موسى همان ده سال را خدمت كرد، چون انبياء همواره طرف فضل و تماميت را اختيار مى‏كنند.

   مؤلف: در اين معنا روايتى نيز در تفسير قمى آمده‏.

   **مجمع البيان في تفسير القرآن    ج‏7    390**

   ثم ذكر سبحانه أمر موسى في مدين و انصرافه عنه فقال‏ «قالَتْ إِحْداهُما» أي إحدى ابنتيه و اسمها صفورة و هي التي تزوج بها و اسم الأخرى ليا و قيل إن اسم الكبرى صفراء و اسم الصغرى صفيراء «يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ» أي اتخذه أجيرا «إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» أي خير من استعملت من قوي على العمل و أداء الأمانة

   قال عمر بن الخطاب لما قالت المرأة هذا قال شعيب و ما علمك بأمانته و قوته قالت أما قوته فلأنه رفع الحجر الذي لا يرفعه كذا و كذا و أما أمانته فإنه قال لي امشي خلفي فأنا أكره أن تصيب الريح ثيابك فتصف لي عجزك

   و قيل القوي في نزعه الحجر من البئر و كان لا يستطيعه إلا النفر. الأمين في غض طرفه عنهما حين سقى لهما فصدرتا و قد عرفتا قوته و أمانته

   فلما ذكرت المرأة من حاله ما ذكرت زاده ذلك رغبة فيه‏ «قالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ» أي أزوجك‏ «إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلى‏ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمانِيَ حِجَجٍ» [↑](#footnote-ref-7)
8. **ترجمه تفسير الميزان    ج‏16    31**

   [سوره القصص (28): آيات 22 تا 28]

   وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ عَسى‏ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَواءَ السَّبِيلِ (22) وَ لَمَّا وَرَدَ ماءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودانِ قالَ ما خَطْبُكُما قالَتا لا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعاءُ وَ أَبُونا شَيْخٌ كَبِيرٌ (23) فَسَقى‏ لَهُما ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقالَ رَبِّ إِنِّي لِما أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (24) فَجاءَتْهُ إِحْداهُما تَمْشِي عَلَى اسْتِحْياءٍ قالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ ما سَقَيْتَ لَنا فَلَمَّا جاءَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قالَ لا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (25) قالَتْ إِحْداهُما يا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (26)قالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلى‏ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِكَ وَ ما أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (27) قالَ ذلِكَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلا عُدْوانَ عَلَيَّ وَ اللَّهُ عَلى‏ ما نَقُولُ وَكِيلٌ (28)

   و چون موسى متوجه جانب مدين شد گفت اميدوارم كه پروردگارم مرا به راه مستقيم و راست هدايت كند (22).و چون به آب مدين رسيد مردمى را ديد كه از چاه آب مى‏كشند و در طرف ديگر دور از مردم دو نفرزن را ديد كه گوسفندان را از اينكه مخلوط با ساير گوسفندان شوند جلوگيرى مى‏كردند، موسى پرسيد چرا ايستاده‏ايد؟ گفتند: ما آب نمى‏كشيم تا آنكه چوپانها گوسفندان خود را ببرند، و پدر ما پيرى سالخورده است (23).موسى گوسفندان ايشان را آب داده سپس به طرف سايه بازگشت و گفت: پروردگارا من به آنچه از خير بر من نازل كنى محتاجم (24).چيزى نگذشت كه يكى از آن دو زن كه با حالت شرمگين راه مى‏رفت به سوى موسى آمد و گفت پدرم تو را مى‏خواند تا پاداش آب دادنت را بدهد، همين كه موسى نزد پير مرد آمد و داستان خود را به او گفت، پير مرد گفت: ديگر مترس كه از مردم ستمگر نجات يافتى (25).يكى از آن دو زن به پدر خود گفت چه خوب است او را اجير كنى كه بهترين اجير آن كس است كه هم نيرومند باشد و هم امين (26).پير مرد به موسى گفت مى‏خواهم يكى از اين دو دخترم را به همسريت درآورم در برابر اينكه هشت سال اجيرم شوى، البته اگر ده سال كار كنى خودت كرده‏اى و آن دو سال جزو قرارداد ما نيست، و من نمى‏خواهم بر تو سخت بگيرم و به زودى مرا خواهى يافت ان شاء اللَّه از صالحان (27).موسى گفت اين قرارداد بين تو و خودم را قبول دارم، هر يك از دو مدت هشت سال و ده سال را كه خواستم انجام مى‏دهم و تو حق اعتراض نداشته باشى و خدا بر آنچه مى‏گوييم وكيل است (28) [↑](#footnote-ref-8)